



مکانیسم جایجایی در داستان رستم و سیاوش

پدیدآورده (ها) : واحد دوست، مهوش؛ ربیعی، فاطمه
ادبیات و زبانها :: پایژ :: بهار 1387 - شماره 1
از 125 تا 132

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1124752>

دانلود شده توسط : مهوش واحد دوست
تاریخ دانلود : 04/10/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

مکانیسم جابجایی در داستان رستم و سیاوش

دکتر مهوش واحد دوست^۱

فاطمه ربیعی^۲

دانشگاه ارومیه

چکیده

« سیاوش از چهره های محبوب و دوست داشتنی شاهنامه است که مورد مهر و محبت دوست و دشمن قرار می گیرد. از جمله ی افرادی که به سیاوش عشق می ورزد، رستم است. او مظهر کمال عاطفه و جوانمردی است؛ به دلایل ملی و میهنی که نماینده ملت ایران است فرزند خود، سهراب را که از کشور توران آمده، با اصرار در نهران کردن نام خود موجب کشته شدن وی می شود و خشم فردوسی را بر می انگیزد که بگوید دل نازک از رستم آید به خشم. اهتمام او در تربیت سیاوش و ارتباطی که بین آندو در شاهنامه وجود دارد، موجب می شود او را پهلوانی سرشار از عاطفه و احساس بدانیم. در این مقاله بر آنیم تا به بررسی ارتباط عاطفی رستم و سیاوش بپردازیم».

واژگان کلیدی: رستم، سیاوش، سهراب، مکانیسم جابجایی

مقدمه

فردوسی در شاهنامه، چهره ی سیاوش را در هاله های از شرم، عفاف و مردانگی به تصویر کشیده است؛ به گونه ای که نظرها به سوی او جلب شده، پیوسته محبوب و دوست داشتنی است. اوصافی که دلیل بر خوبی، بی مانندی و عشق انگیزی دیدار اوست، مؤید این مطلب است. اولین بار که کاوس، سیاوش را به شبستان می فرستد، خطاب به او چنین می گوید:

۱ - گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه.

۲ - دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه.

ترا پاک یزدان چنان آفرید که مهر آورد بر تو هر کت بدید
(ش/۱۵۰/۱۵/۳)

همچنین هنگامی که سودابه در شبستان، دختران را به او معرفی می‌کند،
خطابش این گونه است:

نگویی تا مرا مراد تو چیست که بر چهر تو فرّ چهر پرست
هر آن کس که از دور بیند ترا شود بیهش و برگزیند ترا
(۲۶۴-۲۶۵/۲۱/۳)

افراسیاب، پادشاه توران نیز با دیدن سیاوش، مهر او را در دل می‌گیرد و
کاوس را به سبب رنجانیدن او تند و اندک خرد می‌خواند. (حمیدیان، ۱۳۸۳:
۲۵۲) با ذکر ابیاتی از شاهنامه، گفته‌ی مذکور تایید می‌شود:

بدو داد جان و دل افراسیاب همی بی سیاوش نیامدش خواب
(۱۲۹۵/۸۴/۳)

و:

ز هر کش بتوران زمین خویش بود ورا مهربانی برو بیش بود
(۱۳۸۴-۸۵/۹۰/۳)

اما گرسیوز، برادر افراسیاب که آن را می‌توان جهل متصل افراسیاب
دانست با دسیسه‌های دمنه‌وار، جایگاه سیاوش را در دل افراسیاب تیره و تار
کرد. (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۲۵۲)

پیران ویسه، سپهسالار توران که از چهره‌های دوست داشتنی و بزرگوار
شاهنامه است نیز به سیاوش مهر می‌ورزد. او تا هنگام دسیسه چینی گرسیوز،
در همه جا یار، مددکار و اندوه گسار سیاوش است و به راستی رفتاری مهر
ورزانه با او دارد که گوهر انسانی را در خود به تابش در می‌آورد.
(دوستخواه، ۱۳۸۰: ۶۷)

رستم، پهلوان نامی ایران بیش از هر کس دیگر به سیاوش عشق می
ورزد. پیوند میان او و سیاوش فراتر از دیگران است. سوالی که ذهن خواننده‌ی
شاهنامه را بر می‌انگیزاند، این است که چرا رستم از ابتدای کودکی سیاوش در
امر تربیت و پرورش او پیشگام می‌شود؟ قبل از بررسی و کندوکاو در
خصوص ارتباط آندو ضروری است به تسلسل روایات و داستان‌ها در شاهنامه

اشاره شود. دکتر امید سالار در این باره اشاره کردند، اگر کسی کتاب شاهنامه را از آغاز تا پایان به دقت یک بار بخواند، متوجه خواهد شد که حکایات این کتاب مانند نظم دستوری، پشت سر هم قرار گرفته‌اند و جا به جا کردن حکایات به کل کتاب صدمه می‌زند. (امید سالار، ۱۳۸۱: ۷۹). بنابراین طبق تسلسل روایات، داستان سیاوش بلافاصله بعد از داستان رستم و سهراب است. به هنگامی که سیاوش زاده می‌شود، رستم به نزد کاوس می‌رود و از او درخواست می‌کند پرورش شاهزاده را به او بسپارد:

چنین گفت که این کودک شیر فش مرا پرورائید باید به کش
چو دارندگان تو را مایه نیست مر او را به گیتی چو من دایه نیست
(۷۵-۷۶/۱۰/۳)

کاوس با درخواست رستم موافقت می‌کند. تهمتن، سیاوش را به زابلستان می‌برد و آنچه به او می‌آموزد:

۱- سواری و فنون رزم
۲- آیین کشور داری
۳- آیین بزم و شکار
۴- آیین سخن گفتن

(۸۰-۸۲/۱۰-۱۱/۳)

هنرها بیاموختش سرب به ستر بسی رنج برداشت و آمد بیر

(۸۳/۱۱/۳)

پیشگامی رستم در پرورش سیاوش را باید در داستان سهراب جست و جو کرد. هنگامی که سهراب جوان به دست پدرش کشته می‌شود، رستم به نوعی عذاب وجدان مبتلا می‌شود؛ بنابراین با تربیت شاهزاده‌ای چون سیاوش می‌خواهد این درد را التیام بخشد. او سیاوش را ناخود آگاه به جای فرزند مقتولش دوست دارد. دور نیست که محبت ناخود آگاه او به سیاوش از نظر شکل ظاهری و تیپ بدنی شاهزاده باشد. با دقت نظر و تأمل در شاهنامه به این نکته پی خواهیم برد که سهراب زیبا بوده است و آوردن صفت‌هایی چون تابنده ماه و یل بیانگر زیبایی اوست. و زمانی که سیاوش از مادر متولد می‌شود، توصیفی که حکیم طوس از شکل ظاهر او دارد از این قرار است:

جدا گشت زو کودکی چون پری بچه‌ره بسان بت آزی...
جهان گشت ازان خوب پر گفت و گوی کزان گونه کس نشنید موی و روی

(۶۶-۶۹/۱۰/۳)

بنابراین این احتمال وجود دارد که سیاوش در نظر رستم بنا بر شکل ظاهر تداعی کننده سهراب باشد، به همین خاطر رستم جان بر سر مهر او می‌گذارد و او را آنگونه که شایسته‌ی پهلوان است، می‌پروراند. او سیاوش را سهراب دیگر می‌داند که می‌توانست احساس پدرانه خود را نثار کند؛ احساسی که با مرگ فرزندش آسیب دیده بود. او با پرورش سهراب از نوعی جابه‌جایی عاطفی استفاده می‌کند که همان اسناد احساس یا هیجان به اشخاص دیگر است. (آلندی، ۱۳۷۸: ۱۲۵)

رستم در مواقع بحرانی، یار و یاور سیاوش است. هنگامی که سیاوش داوطلب جنگ با افراسیاب می‌شود، اوست که مشاور، راهنما و همراه او در این لشکرکشی است و خطاب به کاوس می‌گوید:

سیاوش پناه و روان من است سر تاج او آسمان من است

(۶۰۸/۴۲/۳)

در شاهنامه ابیاتی ملاحظه می‌شود که بیانگر روابط متقابل و دو سویه بین آندو است. نقش و نگار تصاویر رستم بر ایوان سیاوش‌گرد:

بر تخت او رستم پیلتن همان زال و گودرز و آن انجمن

(۱۷۳۳/۱۱۲/۳)

و بیت:

چو دستان که پروردگار من است تهمتن که روشن بهار من است

(۱۴۶۰/۹۵/۳)

حاکی از جایگاه رستم در دل سیاوش است. محبت و مهر رستم به سیاوش را بیش از همه می‌توان در جنگ‌های کین خواهی علیه تورانیان ملاحظه نمود. رستم در شاهنامه همه جا مبشر پیروزی است اما آن جا که نقش پدر را ایفا می‌کند با شکست مواجه می‌شود؛ بازی تقدیر سرنوشتی بدتر از سرگذشت

سهراب برای سیاوش رقم زد و رستم را بیش از پیش داغدار کرد. فردوسی در شاهنامه پس از روایت مرگ مظلومانه ی سیاوش از زبان شخصیت‌های داستان به سوگواری می‌پردازد اما ماتم زده‌ترین شخص از این ماجرای تلخ، رستم است. او هر چند در ابتدا، سیاوش را سهراب دیگر می‌دانست اما تأثر و اندوه او در مرگ سیاوش بیش از مرگ سهراب است. سوگواری رستم را در مرگ هر دو از نظر می‌گذرانیم تا با تطبیق یکدیگر گفته‌ی مذکور تأیید شود:

سوگواری رستم در مرگ سهراب:

پدر جست و بر زد یکی باد سرد
بنالید و مزگان بهم بر نهاد
پیاده شد از اسب رستم چو باد
بجای کله خاک بر سر نهاد
همی گفت زار ای نبرده جوان
سرافراز و از تخمه پهلوان...
کرا آمد این پیش کامد مرا
بکشتم جوانی پیران سرا
(۲۴۴/۲-۲۴۳/۲۴۵-۹۸۱)

سوگواری رستم در مرگ سیاوش:

تہمتن چو بشنید زو رفت هوش
ز زابل بزاری برآمد خروش...
بدرگاه کاوس بنهاد روی
دو دیده پر آب و دل کینه جوی
چو نزدیکی شهر ایران رسید
همه جامه پهلوی بردرید
بدادار دارنده سوگند خورد
که هرگز تنم بی سلیح نبرد
نباشد بشویم سرم را زخاک
کله ترگ و شمشیر جام منست
همه بر تن غم بود سوگانک
ببازو خم خام دام منست
(۱۷۱/۳-۱۷۰/۱۷۱-۲۶۰۳)

و:

بگردان چنین گفت رستم که من
بگردان چنین گفت رستم که من
به یزدان که تا در جهان زنده‌ام
به یزدان که تا در جهان زنده‌ام
بران تشت زرین کجا خون اوی
بران تشت زرین کجا خون اوی
بمالید خواهم همی روی و چشم
بمالید خواهم همی روی و چشم
(۲۶۳۵-۲۶۴۱/۱۷۳/۳)

طبق ابیات مذکور میزان تأثر رستم در مرگ سیاوش بیش از مرگ سهراب است. رستم با آگاهی از مرگ سیاوش گویی به جنون آنی دچار می شود که لحظات دیوانگیش را تنها رنگ و بوی خون بود که می توانست تشفی بخشد.

همی جنگ با چشم گریان کنم جهان چون دل خویش بریان کنم
(۲۶۲۲/۱۷۲/۳)

علت این امر، این است که پهلوان با سیاوش مأنوس شده بود و با او از نزدیک ارتباط داشت و او را مطابق میل خود و آنگونه که می خواست پرورش داد؛ در حالی که سهراب فقط از نطفه‌ی رستم به وجود آمده بود و غیر از آن با تهمتن ارتباطی نداشت. علت دیگر اینکه اندوه رستم بعد از مرگ سیاوش به مراتب عمیق‌تر از مرگ سهراب است، متأثر از اصل پدر سالاری است. «در روایات ایرانی بر حسب شدت و قدرت پدر سالاری، پدر حاضر به برتری مقام و منزلت پسر بر خود نیست و این اصل چندان پایدار و مطلق است تا به جایی که پسران امکان حرمت و آوازه را ندارند، چیزی که در داستان رستم و سهراب مشاهده می شود.» (راشد محصل، ۱۳۸۵: ۲۳۸) سهراب، ماجراجو، شیفته‌ی قدرت و افزون طلب بود در حالی که سرشت رستم از این دست نبود. او سیاوش و فرامرز را که به سرشت وی نزدیک‌تر بودند، بیشتر دوست داشت؛ به همین دلیل بود که بعد از مرگ سهراب، رستم از شاه سمنگان و افراسیاب انتقام نگرفت، در حالی که بعد از مرگ سیاوش از کشیدن انتقام تا ویرانی کامل توران لحظه‌ای غافل نماند. (حریری، ۱۳۷۹: ۶۸)

رستم، بعد از مرگ سیاوش نخستین کسی است که کمر به کین خواهی سیاوش می‌بندد. ابتدا از فرط خشم به درگاه کاوس می‌برد و او را به تلخی از کردار بدش که منجر به مرگ شاهزاده شد، سرزنش می‌کند و از آن جا به شبستان سودابه، سوگلی کاوس می‌رود و او را که مسبب اصلی مرگ سیاوش می‌داند، در برابر چشمان کاوس سر می‌برد:

چنان اشک خونین و آن مهر اوی	نگه کرد کاوس در چهر اوی
فرو ریخت از دیده خوناب گرم	نداد ایچ پاسخ مر او را ز شرم
سوی خان سودابه بنهاد روی	تهمتن برفت از بر تخت اوی
ز تخت بزرگیش در خون کشید	ز پرده به گیسوش بیرون کشید

به خنجر به دو نیمه کردش به راه نجیبید بر تخت کاوس شاه
(۲۶۷۲/۱۷۲/۳-۲۶۲۳)

نکته‌ی قابل تأمل در ابیات مذکور، سکوت کاوس در برابر اقدام رستم مبنی بر سر بریدن سودابه است. کاوس می‌داند که جهان پهلوان بیش از او که پدر خونی سیاوش بوده است به شاهزاده مهر ورزیده و او را دوست داشته است، بنابراین در برابر اقدام رستم جز سکوت کاری نمی‌توانست بکند.

رستم بعد از چند روز سوگواری به سوی توران لشکر می‌کشد و نخستین عمل کین خواهی او از تورانیان، کشتن سرخه، پسر افراسیاب است. او داغ سیاوش را تا آخر عمر در دل نمی‌میراند؛ همواره بر این عقیده است که بزرگ‌ترین مصیبت زندگی او و بزرگ‌ترین مصیبت ایران، سیاوش بوده است. سیاوش چنان از زندگی رستم جدایی ناپذیر است که می‌توان گفت اگر او نبود، رستم، رستم نمی‌شد. قسمت عمده‌ی شخصیت جهان پهلوانی او در جنگ‌های کین خواهی سیاوش پرورده می‌شود، در همین دوره است که وی از پهلوان بزرگ به انسان بزرگ ارتقا می‌یابد. (اسلامی ندوشن، ۸۹: ۱۳۷۴)

پذیرش دایگی رستم منحصر به سیاوش نیست؛ او در پایان عمر خود به سفارش اسفندیار، تربیت بهمن را نیز به عهده می‌گیرد:

تهمتین ببردش به ایوان خویش همی پروراند چون جان خویش

(۱۵۴۰/۳۱۴/۶)

«بهمن بعد از مرگ پدرش، جای سیاوش را در نزد رستم می‌گیرد» (یوسفی، ۲۵۳۶: ۱۷۵) و از او آیین پهلوانی و فرهنگ می‌آموزد. البته تربیت جهان پهلوان در مورد بهمن، گوز بر گنبد افشاندن بوده است زیرا بهمن بعدها به انتقام مرگ پدرش تمام خاندان رستم را نابود می‌کند. (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۳۸۷)

یونگ در کتاب انسان و سمبولهایش اذعان می‌دارد، کودکانی که بنا به دلایلی از والدین خود جدا می‌شوند، آسیب طرد از خانواده را با فرایند جذب در گروه بهبود می‌بخشند تا به نوعی آسیب را جبران کنند. (یونگ، ۱۹۳: ۱۳۸۴) همان عملی که رستم با پرورش و پذیرش دایگی

شاهزادگانی چون سیاوش، آسیب مرگ سهراب و با پرورش بهمن، داغ سیاوش را التیام می‌بخشد.

نتیجه:

عاطفه و مهر ورزی در وجود افراد ذاتی و جبلی است. پهلوان بزرگی چون، رستم نیز از این قاعده مستثنی نیست. پیوندی که میان او و سیاوش در شاهنامه وجود دارد، پیوندی از گونه‌ی عاطفی است. هر چند سرشت سهراب مطابق میل و شبیه رستم نبود اما با مرگ او به عذاب وجدان مبتلا می‌شود لذا با نثار عشق و عواطف به شاهزاده‌ای که تداعی‌کننده‌ی فرزندش است این آسیب را جبران می‌کند. مکانیزم جبران و فرایند جابه‌جایی به عنوان عملی روان‌شناسانه و ناخود آگاه نه تنها در ادبیات حماسی، بلکه در زندگی افراد نمود دارد. مولانا با نثار عاطفه و مهر به افرادی چون حسام‌الدین و صلاح الدین، غم گم شده‌اش، شمس را جبران می‌کند.

کتابنامه

- امید سالار، محمود، جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۱.
- اسلامی ندوشن، محمد علی، داستان/داستان‌ها، نشر آثار، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.
- آلدی، رنه، عشق، ترجمه‌ی جلال ستاری، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
- حریری، ناصر، سرگذشت قهرمانان شاهنامه، نشر آویشن، ۱۳۷۹.
- حمیدیان، سعید، شاهنامه‌ی فردوسی، نشر قطره، چاپ هفتم، ۱۳۸۴.
- حمیدیان، سعید، درآمدی براندیشه و هنر فردوسی، انتشارات ناهید، چاپ دوم ۱۳۸۳.
- دوستخواه، جلیل، حماسه‌ی فردوسی، یادمانی از فراسوی هزاره‌ها، نشر آگه، ۱۳۸۰.
- راشد محصل، محمد رضا، شاهنامه پژوهی (دفتر نخست)، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۵.
- یوسفی، غلامحسین، برگهایی در آغوش باد (مجموعه‌ای از مقاله‌ها، پژوهشها، نقدها و یادداشت‌ها)، انتشارات توس، ۲۵۳۶.
- یونگ، کارل، انسان و سمبول‌هایش، ترجمه‌ی دکتر محمود سلطانیه، جامی، چاپ پنجم، ۱۳۸۴.